

دوفصل نامه‌ی علمی - تخصصی پرتو خرد

سال چهاردهم، شماره ۲۵،

بهار و تابستان ۱۴۰۲

صص ۷۷-۹۳

بررسی و ارزیابی تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین

محمدصادق ابراهیمی*

چکیده

«برهان صدیقین» یکی از مهم‌ترین برهان‌های اثبات وجود خداوند در فلسفه اسلامی است. شیوه‌ی استدلال در این برهان، به گونه‌ای است که چیزی جز هستی، حد وسط قرار نمی‌گیرد. این برهان اولین بار توسط ابن‌سینا مطرح شد و فیلسوفان پس از او، با ارائه تقریرهای متفاوت، به تدریج آن را کامل کردند. آخرین تقریر آن در دوره معاصر به وسیله علامه طباطبایی، ارائه گردیده که مدعی است کمترین مئونه فلسفی و بیشترین درجه اتقان را دارد. در تقریر ایشان «واقعیت» جایگزین «هستی» شده و ادعا دارد که با پذیرش اصل واقعیت، وجود واجب‌الوجود اثبات می‌گردد. مقاله‌ی پیش‌رو با به‌کارگیری روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی و ارزیابی این تقریر پرداخته و سعی می‌کند میزان اتقان فلسفی این تقریر را نشان دهد. نتیجه‌ی این تحقیق حاکی از آن است که تقریر ایشان، نه تنها نسبت به تقریرهای پیشین، اتقان فلسفی لازم را ندارد که ای بسا نسبت به برخی از تقریرهای قبلی واجد اتقان کمتری نیز می‌باشد.

کلید واژگان: برهان صدیقین، هستی، واقعیت، علامه طباطبایی.

* دکترای فلسفه‌ی اسلامی جامعه‌المصطفی العالمیه.

۱. مفاهیم و کلیات

۱-۱. طرح مسئله

پرسش از کجایی هستی و مبدأ عالم همواره یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌های انسان قلمداد شده است. به همین جهت متألّهان و فیلسوفان، بخشی از تلاش‌های فلسفی خود را صرف پاسخ دادن به این پرسش کرده‌اند.

در تفکر اسلامی خداوند به عنوان مبدأ هستی و آفرینش‌گر جهان هستی معرفی شده و برای اثبات این امر، براهین و استدلال‌های متعددی ارائه گردیده است. این براهین را در یک جمع‌بندی می‌توان به سه گروه دسته‌بندی نمود: الف) برهان‌هایی که از طریق مشاهده آیات الهی به عنوان آثار خداوند در جهان، وجود طراح و تدبیر کننده‌ی حکیم را اثبات می‌کنند؛ مانند برهان نظم و عنایت؛ ب) برهان‌هایی که با فرض معلولیت و نیازمندی جهان، تلاش می‌کنند از طریق تحلیل این نیازمندی و نیاز آن به موجد بی‌نیاز، وجود علت مفیض و هستی بخش را اثبات نمایند. برهان حدوث و حرکت را می‌توان از این دست براهین دانست که بوسیله مسبوقیت پدیده‌ها به نیستی و عدم تحرک، نیازمندی آن‌ها را به آفریننده و محرک بلا متحرک، ثابت می‌کنند. از آنجا که این دو دسته براهین، کما بیش متکی به مقدمات حسی و تجربی هستند فاقد اتقان و استحکام لازم فلسفی می‌باشند. ج) دسته سوم، برهان‌های فلسفی محض اند که همه مقدمات آن‌ها، از امور عقلی و غیر حسی تشکیل شده و نتیجه آنها یقینی می‌باشند. این دسته از برهان‌ها نیز به نوبه خود به دو گروه قابل تقسیم‌اند: ۱) برهان‌هایی که حد وسط آنها وجود بما هو وجود هستند و ۲) برهان‌هایی که حد وسط آنها اموری غیر از وجود بما هو وجود می‌باشند. ابن سینا به دسته اول از برهان‌های فلسفی محض، عنوان «برهان صدیقین» را اطلاق کرده که در آن به میانجی «وجود بما هو وجود» خداوند به عنوان واجب الوجود اثبات می‌گردد.

این شیوه‌ی از استدلال، میان متألّهان و فیلسوفان مسلمان به تدریج مقبولیت عمومی پیدا کرد و در نتیجه‌ی پژوهش‌های انتقادی فیلسوفان پسا سینیایی، صورت‌های

متفاوتی به خود گرفت. در دوره‌ی معاصر علامه طباطبایی تقریر ویژه‌ای از این برهان ارائه نموده که مدعی است از مقدمات فلسفی کمتری برخوردار بوده و در نتیجه شکلی ساده‌تر و در عین حال یقینی‌تری پیدا کرده است. مقاله پیش رو درصدد است که تقریر ایشان از این برهان را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد.

۱-۲. پیشینه بحث

به‌رغم اینکه زمان زیادی از ارائه‌ی تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین نمی‌گذرد، اما تحقیق و کنکاش در جهت تنقیح، نقد و بررسی آن نسبت به دیگر مسائل فلسفی، مورد توجه و اهتمام بیشتری قرار گرفته است. پژوهش‌های علمی فراوانی تاکنون درباره‌ی آن منتشر شده که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. آخوند زاهد، علی، نگاهی پدیدارشناسانه به تقریر خاص علامه طباطبایی از برهان صدیقین.^۱

۲. ابراهیمی راد، محمد، نقد و بررسی تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین.^۲

۳. حاجیان، مهدی، نقد تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین.^۳

۴. شیروانی، علی، بررسی و نقد تنسيق استاد فیاضی از برهان صدیقین علامه طباطبایی.^۴

۱. آخوند زاهد، علی، نگاهی پدیدارشناسانه به تقریر خاص علامه طباطبایی از برهان صدیقین، برهان و

عرفان، شماره: ۱، پاییز ۱۳۸۳.

۲. ابراهیمی راد، محمد، نقد و بررسی تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین، اندیشه نوین دینی،

شماره: ۲۰، بهار ۱۳۸۹

۳. حاجیان، مهدی، نقد تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین، قسبات، ش ۴۱، پژوهشگاه فرهنگ و

اندیشه، تهران: ۱۳۸۵.

۴. شیروانی، علی، بررسی و نقد تنسيق استاد فیاضی از برهان صدیقین علامه طباطبایی، خردنامه صدرا،

شماره ۷۵، بنیاد حکمت صدرا، بهار ۱۳۹۳.

۵. عروتنی موفق، اکبر، سیر تطور برهان صدیقین از ابن‌سینا تا علامه طباطبایی.^۱
۶. عسکری سلیمانی، امیری، تقریری بدیع از برهان صدیقین علامه طباطبایی.^۲
۷. فقیه ایمانی، فاطمه، ابهاماتی در تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین.^۳
۸. مروارید، محمود، تأملی در برهان صدیقین به تقریر علامه طباطبایی.^۴
۹. معلمی، حسن، تأملی در یک برهان: برهان علامه طباطبایی بر واجب بودن اصل واقعیت.^۵

۱۰. نبوی، سعیده سادات، برهان صدیقین در تفکر اسلامی.^۶

منابع و آثار مذکور و برخی دیگر از منابعی که مورد تتبع نگارنده قرار گرفته است بهرغم اینکه هرکدام سویی از بحث را واکاوی و تنقیح کرده است توگویی اما در مقام داوری و ارزش‌گذاری هر یک بخشی از مسئله را به ابهام برگزار کرده‌اند. از این رو برآیند

^۱. عروتنی موفق، اکبر، سیر تطور برهان صدیقین از ابن‌سینا تا علامه طباطبایی، آینه معرفت، شماره ۱۰، بهار ۱۳۸۶.

^۲. عسکری سلیمانی، امیری، تقریری بدیع از برهان صدیقین علامه طباطبایی، مجله معارف عقلی، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۸۷.

^۳. فقیه ایمانی، فاطمه، ابهاماتی در تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین، پژوهش‌های فلسفی - کلامی، شماره ۴۸، تابستان ۱۳۹۰.

^۴. مروارید، محمود، تأملی در برهان صدیقین به تقریر علامه طباطبایی. مجله نقد و نظر، سال دوازدهم، شماره اول و دوم، تابستان ۱۳۸۶.

^۵. معلمی، حسن، تأملی در یک برهان: برهان علامه طباطبایی بر واجب بودن اصل واقعیت، معارف عقلی، شماره ۶، ۱۳۸۶.

^۶. نبوی، سعیده سادات، برهان صدیقین در تفکر اسلامی، قم: پژوهشگاه علوم فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۹.

جامع نگرانه‌ی که همه‌ی ابعاد و زوایای بحث را ملحوظ نظر داشته باشند کمتر به دست آمده است.

مقاله پیش رو ضمن اینکه مجال پرداختن به همه‌ی ابعاد را تا حدودی دشوار می‌داند اما ورود به تمامی زوایای لازم را برای ارائه‌ی صورت‌بندی شفاف و جامع از برهان علامه بر خود لازم دانسته و از این رو تلاش کرده که وجوه نقص کمتری را با خود حمل کند.

۳-۱. برهان صدیقین

۳-۱-۱. تعریف برهان صدیقین

برهان صدیقین، (متشکل از دو بخش: برهان به معنای استدلال قیاسی به دست آمده از مقدمات یقینی که ضرورتاً منتهی به نتیجه‌ی یقینی می‌شود. و صدیقین به معنای؛ کسانی که وجود حق را طریق و مسیر رسیدن به خود او می‌دانند.) در اصطلاح فیلسوفان و متألهان؛ به استدلالی اطلاق می‌شود که مهم‌ترین ویژگی آن عدم وساطت مخلوق در اثبات خالق است (صدرالمتألهین، ۱۹۹۹، ص ۱۵). یعنی نگریستن به نفس وجود، مبنای حرکت فیلسوف برای اثبات مبدأ عالم است. به دیگر بیان؛ برهان صدیقین به برهانی گفته می‌شود که در آن؛ از طریق التفات و توجه به نفس وجود، برای اثبات مبدأ جهان هستی، استدلال می‌شود، به گونه‌ی که وجود یا عدم هیچ موجودی غیر از نفس وجود در فرایند منتج شدن استدلال نقشی نداشته باشد (صدرالمتألهین، ۱۳۸۵، ص ۲۶؛ ابن سینا، ۱۳۹۵، ص ۵۴).

۳-۱-۲. تاریخچه‌ی برهان صدیقین

آنچه امروزه عنوان برهان صدیقین بر آن اطلاق می‌شود نخستین بار در کلام فارابی مورد اشاره قرار گرفته است، اما بی‌آنکه تقریری از آن ارائه شود و یا نامی از آن به میان آید. وی در کتاب فصوص الحکم، تفکیکی را در باب براهین اثبات مبدأ عالم یادآور می‌شود که بعدها شق دوم آن به وسیله ابن سینا برهان صدیقین نام می‌گیرد. بر اساس این تفکیک؛ دو گونه مشی برای اثبات ذات واجب به عنوان مبدأ عالم می‌تواند وجود داشته باشد: ۱.

مشی از مخلوقات و دیدن آن‌ها به مثابه آثار صنع خالق. ۲. مشی از رهگذر نگرستن به وجود و توجه به این که وجود نمی تواند فرد بالذات نداشته باشد (فارابی، ۱۳۸۷، ص ۹).

بر اساس نظر فارابی، طریق دوم بهترین روش فلسفی برای اثبات خداوند به عنوان مبدأ عالم می باشد. وجه برتری آن نیز این است که در چنین روشی، طبیعت وجود یا ذات هستی از آن جهت که هستی است و با قطع نظر از اوصافی چون حدوث و قدم، متحرک و نا متحرک و خالق و مخلوق مورد تأمل و تفکر قرار گرفته و مبدأیت خداوند به عنوان حقیقت هستی به اثبات می رسد. این شیوه و طریقت استدلال که در کلام فارابی به آن اشاره رفته بود بعدها به وسیله‌ی ابن سینا به «برهان صدیقین» نام گذاری شد. چنانکه ابن رشد می نویسد: «أول من سلك هذا المنهج من الفلاسفة ابن سینا علی أنه طریق خیر من طرق القدماء لأنه زعم أنه من جوهر الموجود وأن طریق القدماء من اعراض تابعه للمبدأ الأول» (ابن رشد، ۱۹۹۳، ص ۲۷۳).

ابن سینا، در تقریر نخست خود بی آنکه از برهان صدیقین نامی به میان آورد این برهان را از طریق تحلیل مفهوم وجود به واجب و ممکن و منتهی شدن لامحاله‌ی وجود امکانی به وجود واجب، در کتاب مبدأ و معاد چنین بیان می کند: «لا شک انّ هنا وجوداً و کلّ وجودٍ فإما واجب و إما ممکن؛ فإن كان واجباً فقد صحّ وجود الواجب و هو مطلوب؛ و إن كان ممكناً فإنا نبین أن الممكن ینتهی وجوده الی واجب الوجود».

وی سپس در کتاب اشارات و تنبیهات بار دیگر به این برهان اشاره می کند اما این بار التفات می دهد که این برهان در نوع خود بهترین برهان است. و با استفاده از آیه‌ی ۵۳ سوره فصلت، نام آن را ممشای صدیقین می خواند: «تأمل کیف لم یحتجّ بیاننا لثبوت المبدأ الاول و وحدانیته و برائته عن الصمات إلی تأمل لغير نفس الوجود... إن هذا الحكم للصدیقین الذین یتشهدون به» (ابن سینا، ۱۳۹۵ ج ۳، ص ۶۶).

پس از ابن سینا صدر المتألهین، ضمن صحّه گذاشتن و تأیید این روش و مسلک، تلاش می کند تقریر جدیدی از آن ارائه نماید که بر مبانی و پیش فرض های فلسفی خاص خودش استوار است (صدر المتألهین، ۱۹۹۹، جلد ۶، ص ۱۶). بعد از توجه صدر المتألهین به این برهان، حکمای اسلامی پسا صدرا، همگی امعان نظر ویژه‌ی بر این

برهان از خود نشان دادند. آخرین کوشش‌ها در دوره معاصر، تلاش محمدحسین طباطبایی است که منجر به ارائه تقریر تازه‌ای از این برهان گردیده است. وی، دأبش بر آن بود که تقریرش از برهان صدیقین، کم‌ترین مؤونه و بیشترین اتقان را داشته باشد. به همین جهت برخلاف پیشینیانش، از مفهوم «واقعیت» به جای مفهوم «وجود» بهره می‌گیرد. بر اساس تقریر ایشان از برهان صدیقین، صرف الثفات و اعتراف به واقعیت (که مرز فلسفه سفسطه است)؛ می‌تواند ما را به اثبات واجب‌الوجود رهنمون شود.

۳-۳-۱. ملاک برهان صدیقین

فیلسوفان و متألهان مسلمان، در یک بازه زمانی نزدیک به هزار سال، گونه‌های متنوع و متکثری از استدلال را با نام صدیقین، نشان‌گذاری کرده‌اند که میان برخی از آن‌ها تمایز و تفاوت فاحشی وجود دارد. این تفاوت و تمایزها اما هیچ‌گاه موجب نشده است که این دسته از استدلال با گونه‌هایی دیگر از استدلال بر وجود خدا اشتباه شده و یا یکی گرفته شود. چه اینکه به‌رغم تنوع و تکثر در صورت‌بندی‌ها، همگی در یک چیز مشترک بوده‌اند: ملاک و معیار.

ملاک برهان صدیقین، درواقع همان چتری است که مفصل‌بندی‌های متفاوت این‌گونه‌ی از برهان را با تمام اختلافات و تمایزات در زیر سایه‌ی خود جای داده است. هر صورتی هرچند که متفاوت از دیگر صورت‌ها باشد اگر واجد ملاک و معیار برهان مذکور باشد نام برهان صدیقین بر آن قابل اطلاق است. این ملاک و معیار هم در زبان ابن‌سینا و هم در بیان صدرالم‌تألهین و هم پیروان آن دو به‌صراحت بیان شده است: با غُضّ نظر از ماسوی الله و از طریق تأمل در نفس وجود، خداوند به عنوان مبدأ و خالق جهان هستی اثبات گردد. ابن‌سینا در این خصوص می‌نویسد: نیک بنگر که چگونه بیان ما برای اثبات مبدأ و یگانگی او و منزّه بودنش از عیب و نقص، به تأمل در غیر وجود محتاج نبوده و به اندیشیدن به مخلوقات و آثار او نیاز ندارد. یعنی اگر ما حال وجود را در نظرگیریم، وجود از آن جهت که وجود است به او گواهی می‌دهد و سپس او بر دیگر موجودات که در وجود پس از او هستند گواهی می‌دهد (ابن‌سینا، ۱۳۹۵، ج ۳، ص ۵۴).

دوفصل نامه‌ی علمی تخصصی پرتو خرد / سال چهاردهم، شماره ۲۵، بهار و تابستان ۱۴۰۲ — ۸۴

صدرالمتألهین نیز در این باره تصریح می‌کند: مستحکم‌ترین و ارزشمندترین برهان‌ها به‌سوی او، آن است که حد وسط در برهان در حقیقت غیر از او نباشد در نتیجه راه به‌سوی مقصود، خود مقصد است (صدرالمتألهین، ۱۹۹۹، ص ۱۳).

شایان ذکر است که صدرالمتألهین، بر مبنای اندیشه‌ی وجودی‌اش ملاک برهان صدیقین را علاوه بر این، توجه به حقیقت هستی و یگانگی مقصد و مقصود و طریق، می‌داند (صدرالمتألهین، همان، جلد ۶، ص ۱۳). اما از آنجا که ملاک و معیار صدرالمتألهین نیازمند قبول وحدت شخصی وجود است و از سویی وحدت شخصی وجود خود چندان منتقح نیست نمی‌توان به ملاک بودن آن، جایگاه عام اختصاص داد.

بنابراین، قدر متیقن در مورد ملاک برهان صدیقین، این است که در فرایند برهان، چیزی غیر از خدا، حدّ وسط قرار نگیرد.

۲. تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین

علامه طباطبایی، تقریر اصلی خود از برهان صدیقین، را در تعلیقه بر اسفار صدرالمتألهین ارائه کرده است. وی، در این تقریر، بر واقعیتی انگشت می‌گذارد که: ۱. هیچ شکی در وجود آن نیست. ۲. مرز میان فلسفه و سفسطه است. وی با ارائه مقدماتی نشان می‌دهد که این واقعیت (که کسی را گریز از پذیرش آن نیست و از سویی انکار آن نیز به اثباتش می‌انجامد) چیزی جز واجب‌الوجود نیست:

«وهذه هي الواقعية التي ندفع بها «السفسطة» ونجد كل ذي شعور مضطرا الى اثباتها وهي لا تقبل البطلان والرفع لذاتها حتى ان فرض بطلانها ورفعها مستلزم لثبوتها ووضعها، فلو فرضنا بطلان كل واقعية في وقت او مطلقا كانت حينئذ كل واقعية باطلة واقعا (اي الواقعية ثابتة) وكذا السوفسطى لو رأى الاشياء موهومة او شك في واقعيتها فعنده الاشياء موهومة واقعا والواقعية مشكوكة واقعا (اي هي ثابتة من حيث هي مرفوعة) و اذا كانت اصل الواقعية لا تقبل العدم والبطلان لذاتها فهي واجبة بالذات فهناك واقعية واجبة بالذات والاشياء التي لها واقعية مفتقرة اليها في واقعيتها قائمه الوجوديها» (طباطبایی، محمد حسین، ۱۹۹۹ ج ۶، ص ۱۵ و ۱۶).

بر اساس این بیان، اصل واقعیت، که پذیرش آن مستلزم نفی سفسطه و شکاکیت مطلق می‌باشد، جای هیچ‌گونه تردیدی را باقی نمی‌گذارد، به این معنا که هیچ صاحب‌خردی نمی‌تواند منکر آن شود. به دیگر بیان؛ این واقعیت، به گونه‌ای است که بطلان و عدم هرگز در ذات آن راه ندارد؛ چه اینکه این واقعیت، در مقام ذات خود عدم بردار نیست، به قسمی که اگر عدم و بطلان آن فرض شود این فرض خود مستلزم پذیرش و ثبوت واقعیت است. چراکه فرض این حقیقت که «هر واقعیتی باطل است، واقعاً» معنای جز این نمی‌تواند داشته باشد که بطلان این واقعیت یک امر واقعی است. در نتیجه واقعیتی (ولو واقعیت بطلان) در اینجا پذیرفته شده است.

پس اصل واقعیت، در ذات خود عدم بردار نیست و هر آن‌چه در ذات خود عدم بردار نباشد، واجب‌الوجود بالذات است. نتیجه اینکه؛ واقعیتی به نام واجب‌الوجود بالذات وجود دارد که قوام‌بخش ماسوای خود است و همه‌ی موجودات غیر از او، در وجود و قوام خویش به او نیازمندند.

وی، در کتاب اصول فلسفه خود نیز همین تقریر از برهان صدیقین را بیان کرده است (طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۸۴ ج ۵، ص ۷۸)، ولی از آنجا که بیان ایشان در اصول فلسفه آن‌چنان که باید تنقیح نشده است سیر استدلال به‌راحتی قابل‌پیگیری نمی‌باشد. شاید از همین رو است که شاگردان علامه در تفسیر عبارت اصول فلسفه او دچار اختلاف نظر شده‌اند. شهید مطهری، در شرح و تعلیقه‌ی خود بر اصول فلسفه استدلال علامه را به تقریر صدرالمآلهین ارجاع داده و مبانی برهان صدرا را در تقریر برهان ذکر می‌کند (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۵، ص ۷۹). اما آیت‌الله جوادی آملی، برخلاف شهید مطهری بر این باور است تقریر علامه غیر از تقریر صدرالمآلهین و در واقع همان تقریر است که در تعلیقه‌ی بر اسفار آمده است. بیان علامه در اصول فلسفه چنین است: «واقعیت هستی که در ثبوت وی هیچ شک نداریم، هرگز نفی نمی‌پذیرد و نابودی بر نمی‌دارد. به عبارت دیگر واقعیت هستی بی‌هیچ قید و شرط، واقعیت هستی است و با هیچ قید و شرطی لا واقعیت نمی‌شود، و چون جهان گذران و هر جزء از اجزاء جهان

نفی را می‌پذیرد، پس عین همان واقعیت نفی ناپذیر نیست. بلکه با آن واقعیت، واقعیت و بی آن از هستی بهره‌ای نداشته و منفی است. البته نه به این معنی که واقعیت با اشیا یکی شود و یا در آن‌ها نفوذ یا حلول کند و یا پاره‌هایی از واقعیت جدا شده و به اشیا بپیوندد؛ بلکه مانند نور که اجسام تاریک با وی روشن و بی وی تاریک باشند و در عین حال همین مثال نور در بیان مقصود، خالی از قصور نیست. و به عبارت دیگر، او خودش عین واقعیت است و جهان و اجزای جهان با او واقعیت و بی او هیچ و پوچ هست. نتیجه: جهان و اجزای جهان در استقلال وجودی و واقعیت بودن خود تکیه به یک واقعیت دارند که عین واقعیت و به خودی خود واقعیت است» (طباطبایی، ۱۳۸۴، ج ۵، ص ۷۸).

این بیان ایشان در مورد تقریر برهان صدیقین را لا اقل به دو صورت می‌توان تقریر نمود که در ذیل توضیح می‌دهیم.

۲,۱. تقریر نخست علامه از برهان صدیقین

این تقریر مشتمل بر مقدمات ذیل است:

الف) انکار اصل واقعیت، مستلزم اثبات آن است.

اثبات این مقدمه: ۱. اگر کسی اصل واقعیت را انکار کند، در حقیقت این مطلب را پذیرفته است که واقعیت، واقعاً وجود ندارد؛ ۲. اگر کسی بپذیرد که واقعیت، واقعاً وجود ندارد، در حقیقت واقعیتی را پذیرفته است (زیرا پذیرفته است که این عدم وجود واقعیت، واقعی است). ۳. نتیجه: پس اگر کسی اصل واقعیت را انکار کند، واقعیتی را پذیرفته است. بنابراین، انکار اصل واقعیت، مستلزم اثبات آن است.

ب) هرچه انکارش مستلزم اثباتش باشد، نیستی و بطلان در ذات آن راه ندارد.

اثبات این مقدمه: بر اساس اصل امتناع اجتماع نقیضین، این مقدمه بدیهی و بی نیاز از اثبات است.

ج) نتیجه: در اصل و ذات واقعیت نیستی و بطلان راه ندارد.

۲,۲. تقریر دوم علامه از برهان صدیقین

این تقریر از مقدمات ذیل تشکیل شده است:

(الف) در ذات واقعیت بطلان و نیستی راه ندارد.

این مقدمه بدیهی و بی نیاز از اثبات می باشد؛ چه اینکه تصوّر واقعیت (یعنی چیزی که واقعی و منشأ اثر و دارای وجود است)، مستلزم تصدیق آن می باشد (عسکری سلیمانی، ۱۳۸۷، ص ۶۰). با این وجود اما علامه در تعلیقه خویش بر حکمت متعالیه در ذیل تقریر برهان صدیقین صدرالمآلهین برای توضیح بداهت این مقدمه نوشته است که پذیرش واقعیت مرز فلسفه و سفسطه است و هر صاحب خردی ناگزیر از پذیرش آن است. یعنی نمی تواند پذیرش واقعیت با بطلان و عدم پذیرش آن سازگاری داشته باشد (طباطبائی، در: صدرالمآلهین، ۱۹۹۹ ج ۶، همان، ص ۱۵).

(ب) هر چه در ذات او نیستی و بطلان راه نداشته باشد، واجب الوجود بالذات است.

این مقدمه نیز بدیهی و بی نیاز از اثبات می باشد؛ چه اینکه تصوّر واجب الوجود مستلزم تصدیق آن است (یعنی چیزی که وجود برای آن ذاتاً امر ضروری و غیر قابل سلب است، نمی تواند عدم وجودش تصور شود).

(ج) نتیجه: اصل واقعیت، واجب الوجود بالذات است.

تقریری که علامه طباطبائی از برهان صدیقین ارائه کرده است، در ظاهر به هیچ یک از مقدمات فلسفی پیچیده مانند اصالت وجود، تشکیک وجود و ربط علی که ممکن است در سایر تقدیرها با آن مواجه شویم، نیاز ندارد. ایشان مستقیماً سراغ واقعیت رفته است؛ همان واقعیتی که مرز میان فلسفه و سفسطه شمرده می شود و مهم، پذیرش این واقعیت است؛ خواه آن را بر وجود تطبیق دهیم، یا بر ماهیت؛ خواه آن را واحد به وحدت شخصی بدانیم، یا آن را کثیر به حساب آوریم. از این رو ایشان تصریح می کند هرکسی که از توانایی عقلی برخوردار باشد، به وجود این واقعیت اذعان خواهد کرد (طباطبائی، همان، ص ۱۴). نیاز نیست تا اسیل بودن وجود و اعتباری بودن ماهیت

برای او اثبات گردد. بعد از پذیرش واقعیت، روشن می‌شود که این واقعیت بالذات بطلان و نیستی را بر نمی‌تابد و هر آن چه بالذات بطلان و نیستی را بر نتابد، واجب‌الوجود خواهد بود.

۳. ارزیابی تقریر علامه از برهان صدیقین

۳-۱. عدم تفکیک میان واقعیت هستی شناسانه و معرفت شناسانه.

بر اساس آنچه در ملاک برهان صدیقین خاطرنشان نمودیم؛ یقینی بودن مقدمات استدلال یکی از مهم‌ترین پایه‌های استدلال است. به گونه‌ی که اگر این امتیاز را از آن سلب کنیم نه تنها دیگر نمی‌توان این نوع از استدلال را برهان صدیقین نامید که اساساً عنوان برهان را نیز نمی‌توان بر آن اطلاق کرد. کاربرد الفاظ و کلماتی که واجد بیش از یک معنی هستند، یکی از همین مواردی است که می‌تواند یقینی بودن مقدمات و در نتیجه یقینی بودن کلّ پروسه‌ی استدلال را با مشکل مواجه سازد. حضور کلمه یا جمله‌ی در استدلال که امکان تعبیر و تفسیر چندگانه را از خود نفی نمی‌کند هر چند به خودی خود مسئله‌ساز نیست اما زمانی که در یک قالب منطقی جای می‌گیرد از این قابلیت برخوردار می‌شود که کلّ ساختار و فرایند استدلال را دچار مشکل کند. چه اینکه مخاطب در مقام استدلال شونده نمی‌تواند شکاف مفهومی موجود در کلمه و یا جمله‌ی چندپهلوی را نادیده بگیرد. از این رو؛ مقدمه‌ی برهان که در آن مشترک لفظی به کار رفته باشد در گام نخست یقینی بودن مقدمه را زیر سؤال می‌برد و سپس کلّ فرایند استدلال را به چالش می‌گیرد. چالشی که دقیقاً گریبان گیر مقدمه نخست از بخش اول استدلال علامه، نیز شده است. وجود چنین مشکلی در استدلال علامه خود به تنهایی واجد این توانایی است که اعتبار کلّ فرایند استدلال را به لحاظ منطقی جریحه دار کند. به دیگر بیان؛ اگر راه حلّی منطقی‌ای برای این مشکل دست‌وپا نشود استدلال علامه آن اتقان والایی که قرار بود واجدش گردد دیگر ممکن نیست به دیدریش قرار گیرد. آن‌هم تنها از این جهت که آنچه علامه در مقام رویارویی با سفسطی از آن به عنوان واقعیت غیرقابل انکار سخن می‌گوید واقعیتی است که به زعم علامه جهان خارج را فراگرفته

است. یعنی واقعیّت انتولوژیک / هستی شناسانه. حال آنکه واقعیت مورد انکار سوفسطی یا استدلال شونده واقعیّتی ورائ واقعیت جهان موجود یا انکار اصل همین واقعیت عینی است. اما واقعیت مورد قبول استدلال شونده (که نتیجه‌ی نفی واقعیت عینی است) واقعیّتی معرفت شناسانه و سو بژکتیو است. یعنی همان واقعیّت نفس الامری/ واقعیت به معنای اعمّ، نه واقعیت عینی/ واقعیت به معنای اخصّ.

باز به دیگر بیان؛ وقتی سوفسطی/ استدلال شونده می گوید: «واقعاً واقعیّتی وجود ندارد» این سخنش به دو قضیه قابل تحلیل است: (۱) واقعیّتی نیست. (۲) «واقعیتی نیست» خود واقعیت است. یعنی مطابق با واقعیّتی است که در نفس الامر موجود است. بنابراین واقعیت به عنوان حدّ وسط در مقدمات استدلال علامه واجد حدّ اقل دو معنای متفاوت است که نتیجه‌ی آن نمی تواند از نظر منطقی قابل اتقان قلم داد گردد.

۲-۳. عدم تفکیک میان واقعیت انتزاعی و واقعیت انضمامی

به رغم نادیده انگاشتن مشکل پیشین و در صورت مشی همدلانه با علامه؛ استدلال او اما با این مشکل نیز مواجه است که واقعیّت مورد نظر سوفسطی در مقام بحث، واقعیت انضمامی است و نه انتزاعی. این در صورتی است که علامه در مقام اثبات زوال و بطلان ناپذیری (ضرورت ازلی) واقعیّت انتزاعی (کلیّت واقع) قرار دارد و نه واقعیّت های انضمامی (معین و مشخص). یعنی مراد از واقعیّت در محلّ نزاع، واقعیّت فی الجمله است و حال آنکه منظور نظر علامه واقعیّت بالجمله یا کلیّت واقعیّت است. جدای از اینکه واقعیّت به عنوان کلّ در خارج امر خود متناقض هست و نمی توان برای نشان دادن آن استدلال قابل قبولی ارائه کرد جای دادن آن در مقدمات استدلال به گونه‌ی که یکی به دیگری فرو کاسته شود از نظر فنی نیز قابل دفاع نیست. ضمن اینکه این گونه برخورد با مسئله ما را با مشکلی دیگری نیز روبرو می کند: ضرورت ازلی یکایک واقعیّت های موجود فرا روی ما. واقعیّت های که روی هم رفته واقعیّت بالجمله را سامان می دهند. مگر آنکه واقعیّت بالجمله را تحویل ببریم به وصف کلیّ یکایک واقعیّت ها، که در این صورت واقعیّت را به یک مفهوم واجد مصداق و میان تهی تبدیل کرده ایم.

در هر صورت نادیدن وصف واقعیت در مقدمات استدلال دلیل بری بودن استدلال از نقص نمی‌تواند قلمداد شود. استدلال زمانی می‌تواند از این حیث استوار و مقبول تلقی گردد که راه گریز از این مشکل را بیابد. هر چند که برخی از شاگردان علامه تلاش کرده‌اند به نحوی این مشکل را برطرف کنند اما چنانکه اشاره شد در ورطه دیگری گرفتار آمده‌اند که از مؤونه‌ی بیشتری نسبت به خود مشکل برخورد دار است (فیاضی، بی‌تا، ص ۵۲-۶۳).

بر اساس تلقی و تقریر مذکور، منظور از واقعیت بالجمله واقعیتی وحدانی ساری در یکایک واقعیت‌ها است که نه بیرون از آن‌ها است و نه متحد با آن‌ها. وجودش مثل وجود عدد ده است که واقعاً ده شی است. بنابر این در خارج هست. چون وجودش عین کثرت واقعیت است. مراد ما از کل مفهوم همه و کل نیست. ما واقعیت خارجی مجموعه را می‌گوییم که همان واقعیت آحاد است. ده نفر واقعاً ده نفر است. کل در خارج هست گرچه وجودی خارج و جدای از آن‌ها ندارد مثل کلی طبیعی که در خارج موجود است هر چند ضمن افراد است. با این تفاوت که کل، همان مجموعه‌ی افراد از آن نظر که مجموعه و کثیرند هست. از این رو وحدت واقعاً در خارج هست و آن وحدت همین کثرت است (فیاضی، همان).

به نظر می‌رسد محتوای سخنان مذکور دو معنا بیشتر نمی‌تواند داشته باشد: (۱) واقعیت بالجمله؛ همان تکیه‌ی‌های انضمامی است در کلیت خود. یعنی آحاد بالأسر اند. در این صورت یکایک واقعیت‌های جهان ضرورتاً زوال‌ناپذیرند. چه اینکه یکایک واقعیت‌های موجود همان واقعیت کلی است. و واقعیت کلی نیز زوال‌ناپذیر. نتیجه اینکه به جای اثبات یک واجب‌الوجود بالذات به تعداد واقعیت‌های جهان واجب‌الوجود بالذات داریم. (۲) واقعیت بالجمله، همان کل واقعیت است به معنای مجموعه‌ی تشکیل یافته از آحاد. در این صورت، واقعیت کلی یک امر تهی از مصداق عینی می‌شود. چه اینکه مفهوم انتزاعی بماهو انتزاعی به‌رغم داشتن منشأ انتزاع عینی خود نمی‌تواند واجد مصداق عینی باشد. مضاف بر این کل یا همان واقعیت بالجمله؛ که قرار است ضرورت و زوال‌ناپذیری اش مبرهن شود خود معلول گرد هم آمدن افراد و آحادش است. آحادی

که در ذات خود امور غیر ضروری و زوال پذیرند. چگونه می توان توجیه کرد که معلول برتر از علل باشد؟ از آنجاکه هیچ توجیهی فلسفی ای نمی توان برای این مسئله دست و پا کرد، بطلان و عدم صحت آن به خودی خود اثبات می گردد. نتیجه اینکه راه حل آقای فیاضی بر این مسئله در هر دو صورت خود منتهی به تالی فاسدی می شود که افسد از خود مسئله است.

۳-۳. عدم تفکیک میان بود و نمود

فلسفه در ذات خود پرسش از ریشه هاست. ریشه هایی که چشم همگان توان و یارای دیدن آن ها را ندارند. مفاهیم اما در این میان همان عینک ویژه ی فیلسوف است که به او این قدرت و توانایی را اعطا می کند که آنچه را دیگران نمی توانند دریابند او ببیند. از این رو فیلسوف و فلسفه از یک سو، زبان و مفاهیم ویژه ی خود را دارند که هستی به عنوان ریشه و اصل همه ی واقعیت های موجود جهان، اساسی ترین مفهوم و ابزار دم دست فیلسوف است. مفهومی که همگان به جز یک سوء تفاهم هیچ درکی از آن ندارند. این مفهوم ضمن این که ریشه بودگی واقعیت را هم رسانی می کند حامل هویت و گذشته ی تاریخی فلسفه نیز هست. به همین دلیل به سادگی نمی توان جایگاه آن را با هیچ مفهومی دیگری به مبادله و معامله گذاشت. برخلاف دیگر مفاهیم که می شود جای گزینی برای هر کدامشان در نظر گرفت.

و از دیگر سو، واقعیت به عنوان یک مفهوم درک همگانی از پدیده ها است. مفهومی که هنگام داوری و حکایت مورد استفاده همگان قرار می گیرند. داوری و حکایت درباره/از نموده های فراروی ذهن بشر. فیلسوف اما به پدیدارها و نموده ها از آن جهت که نمود هستند کاری ندارد و نمی تواند داشته باشد. کار فیلسوف پرسش از برآمدگی این نموده ها است. او در پی جستن امر ثابت و یگانه ی وراء این واقعیت های گذران و سیال جهان واقعی است. او به بود این نموده های واقعی عطف نظر دارد که نمودار شدن تمامی این واقعیت ها در او ریشه دارد. اگر چنین بودی بسته نشود هیچ واقعیتی و نمودی ضامن واقعیت داشتن و نمودار شدن خود نمی تواند باشد. به دیگر معنی هر امری عینی یا ذهنی،

حقیقی یا مفهومی، در بودن و معنا رسانی خود نیازمند یک چیز است: هستی. هم در مقام عین و هم در مقام ذهن. واقعیت چیزی است که هست. یعنی واجد هستی است. هم مفهوم آن و هم مصداقش. این سخن یعنی اینکه تا هستی نباشد واقعیت معنی ندارد. واقعیت زمانی واقعیت است که هستی در کار باشد. پس واقعیت نه تنها هستی را هم رسانی نم‌کند که فقط به یک سطح از هستی یعنی نمودها اشاره دارد. اینکه فیلسوفان و متألّهان مسلمان در قریب به هزار سال، ملاک صدیقین بودن برهان را در بی‌واسطه بودن آن می‌داند سخن سبکی نیست که بتوان به آسانی از آن عبور کرد. عبور از هستی به واقعیت ضمن اینکه توضیح ضرورت این عبور را می‌طلبد تبیین چگونگی و کارایی آن را نیز لازم دارد. دو چیزی که در بیان علامه بدان پرداخته نشده است. نه گفته شده است که ضرورت عبور از هستی به واقعیت چیست و نه توضیح داده است که این عبور چه رهاوردهایی می‌تواند داشته باشد. به علاوه اینکه این عبور خود چالش‌هایی نیز پدید آورده است.

۴. نتیجه

بر اساس مطالب مطرح شده به این نتیجه می‌رسیم که تقریر علامه طباطبایی، از برهان صدیقین با همه‌ی تلاشی که در جهت ارائه‌ی برهانی با کمترین مؤونه و بیشترین اتقان را دارد، نمی‌تواند با موفقیت به سرمنزل مقصود رحل اقامت افکند. مهم‌ترین مشکل پیش روی تقریر علامه، خلط میان واقعیت هستی شناسانه و معرفت شناسانه است که راه‌گزینی از آن نیست. این مشکل به خودی خود برهان علامه را از جهت اتقان منطقی دچار چالش می‌کند. گذشته از آن، هیچ توضیح و توجیهی برای جایگزینی «واقعیت» به جای «هستی» ندارد که این می‌تواند نشانه عدم حضور ملاک برهان صدیقین در تقریر علامه باشد. بنابراین تقریر علامه هم به لحاظ فرم و هم به لحاظ محتوا از برهان صدیقین و ویژگی‌های آن فاصله می‌گیرد. این فاصله و شکاف وانگهی ترمیم می‌شود که مشکلات پیش گفته شده چاره‌اندیشی گردد.

فهرست منابع

ابن رشد، ابوالولید محمد، (۱۹۹۳)، *تهافت التهافت*، بیروت: دارالفکر، الطبع الاولی.
ابن سینا، حسین بن عبدالله، (۱۳۹۵)، *الاشارات والتنبيهات*، با شرح خواجه، ج ۳، قم: بوستان کتاب، چاپ هشتم.

-----، (۱۳۶۳) *المبدأ والمعاد*، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، چاپ اول.

شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، (۱۳۸۵)، *اسرار الآیات*، تحقیق: سید محمد موسوی، تهران: انتشارات حکمت. چاپ نخست.

-----، (۱۹۹۹)، *الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة*، جلد ۶، تحقیق: محمدرضا مظفر، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، الاولی.
طباطبایی، محمد حسین، (۱۹۹۹)، *تعليقة على الحكمة المتعالية*، جلد ۶، تحقیق: محمدرضا مظفر، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، الطبعة الاولی.
-----، (۱۳۸۴)، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۵، تهران: انتشارات صدرا، چاپ پنجم.

عسکری سلیمانی، امیری، (۱۳۸۷)، *تقریری بدیع از برهان صدیقین علامه طباطبایی*، مجله معارف عقلی، شماره ۱۰، ص ۵۷-۷۰.

فارابی، ابونصر محمد بن طرخان، (۱۳۸۷)، *فصوص الحکمة*، با شرح جلال الدین آشتیانی، تهران: نشر علمی فرهنگی، چاپ اول.

فیاضی، غلامرضا، (بی تا)، *جزوه‌ی درسی گزیده‌های الهیات فلسفه*، قم: مؤسسه امام خمینی.

معلمی، حسن، (۱۳۸۶)، *تأملی در یک برهان: برهان علامه طباطبایی بر واجب بودن اصل واقعیت*، معارف عقلی، شماره ۶.

مطهری، مرتضی، (۱۳۸۴)، *مقدمه و پاورقی بر اصول فلسفه و روش رئالیسم*، همان، ج ۵، چاپ پنجم.

